



تحقیقی پیرامون واژه «امی»

محمود ذبیحی

گروه قرآن

کلمه «امی» - منسوب به امّ - در قرآن کریم و به عنوان یکی از ویژگیهای پیامبر اسلام (ص) ذکر شده دو بار به صورت مفرد^۱ و ۴ بار به صورت جمع به کار رفته است.^۲ برای روشن شدن معنای این واژه و این که منظور از پیامبر امی چیست، نخست به نقل کلمات برخی از معتبرترین و مشهورترین دانشمندان اهل لغت و تفسیر در این زمینه می پردازیم:

خلیل بن احمد فراهی می گوید: «هر چیزی که اشیاء پیرامونش به آن پیوندد، عرب آن را امّ می نامد، به همین دلیل مثلاً به دماغ ام الرأس ... و به مکه و اساساً هر شهر مرکزی امّ القری و ... می گویند.»^۳

ابن شمیل یاد آور می شود که «امّ هر چیز عبارت است از جامع و مرکز آن چیز»^۴ ابو عمرو شیبانی می گوید: «معنای اصلی این ماده، قصد می باشد، مثلاً از آن جهت به گروهی امت گویند که تمام افراد آن دارای يك مقصد هستند. بنابراین تمام مشتقات امّ به همین معنا برمی گردد.»^۵

ابن فارس می‌نویسد: «این واژه در اصل دارای يك معناست که از آن چهار معنای نزدیک به هم یعنی: اصل، مرجع، جماعت و دین متفرع می‌شود.»^۶
ابن کیسان امّ را اصل و اساس هر چیز می‌داند^۷ و فیروز آبادی نیز با این نظر موافق است.^۸

شیخ طوسی پس از آن که برای واژه اَمّت پنج معنا ذکر می‌کند. می‌گوید: همه این معانی به قصد برمی‌گردد.^۹

از مجموع این تعاریف و تعاریف دیگر که به منظور اجتناب از طولانی شدن بحث از ذکر آنها خودداری می‌شود- می‌توان نتیجه گرفت که واژه «امّ» در لغت يك معنا بیشتر ندارد و سایر معانی به همین معنا بازمی‌گردد، ولی در این که آن معنای اصلی چیست، بین اهل لغت اختلاف است، بعضی آن معنا را «اصل» می‌دانند و بعضی «قصد».

به نظر می‌رسد احتمال دوّم با سایر معانی و مشتقات این واژه مناسبتر باشد. مثلاً پیشوا و رهبر را از آن جهت «امام» نامند که مقصود و مورد نظر مردم است، پیش رو را امام گویند، زیرا روبرو و مورد توجه است. و مادر، چون مقصود فرزند است نام «امّ» بر آن گذارده‌اند و حتی می‌توان گفت خود «اصل» نیز چون مورد توجه و قصد فرع است کلمه «امّ» بر آن اطلاق می‌شود.

اما در مورد واژه «امّی» نیز تفاسیر و احتمالهای مختلفی ذکر کرده‌اند:

شیخ طبرسی می‌گوید: «امّی کسی است که ناآشنا به نوشتن است، چنین فردی را به یکی از چند دلیل امّی می‌نامند، اول- از اَمّت به معنای خلقت گرفته شده باشد، یعنی کسی که بر خلقت و طبیعت اصلی خود باقی است. دوّم- مأخوذ از اَمّت به معنای جماعت باشد منظور فردی است که همچون توده مردم با نوشتن سروکار ندارد. سوّم- برگرفته از امّ باشد یعنی کسی که به همان حالت و طبیعت که از مادر زاییده شده بماند.»^{۱۰}

راغب اصفهانی می‌نویسد: «امّی کسی است که نمی‌نویسد و نمی‌خواند. قطرب گوید: امّی از امّیه به معنای غفلت و نادانی گرفته شده است، بنابراین در مورد کسی که دارای شناخت و معرفت اندک است کلمه امّی را به کار می‌برند. اما این که چرا پیامبر اسلام (ص) را امّی نامیده‌اند به اعتقاد برخی علتش آن بوده که مانند توده مردم اهل نوشتن نبود، عده‌ای دیگر برآنند که چون آن حضرت نمی‌نوشت و از روی کتابی نمی‌خواند لذا این کلمه در مورد

او به کار رفته است و این در حقیقت فضیلتی برای او محسوب می‌شود، زیرا پیامبر(ص) با توجه به حفظ قرآن و تضمینی که خداوند در مورد قرائتِ او داده بود «سُنُّكَ فَلَا تُنْسَى»^{۱۱} نیازی به کتابت و قرائت از روی کتاب نداشت. برخی دیگر معتقدند: اُمّی منسوب به اُمّ‌القری است یعنی اهل مکه.»^{۱۲}

آلوسی مفسر معروف اهل سنت یادآور می‌شود که «اُمّی منسوب به اُمّ است، و چون رسول خدا(ص) اُمّ و اساس و ریشهٔ موجودات عالم است لذا به او اُمّی گویند. انتخاب این لفظ اشاره به رحمت و مهربانی آن حضرت نسبت به جهانیان دارد و این که او نسبت به مردم از مادر نسبت به فرزند دلسوزتر است.»^{۱۳}

علامه طباطبایی می‌گوید: «اُمّی منسوب به اُمّ است یعنی فردی که نمی‌خواند و نمی‌نویسد، در حقیقت دلسوزی و مهربانی مادر نسبت به چنین فردی مانع از آن شده که کودکش را برای تعلیم و تربیت نزد معلم بفرستد و فقط مادر او را تربیت کرده است.»^{۱۴} قاسمی در تفسیر خود اُمّی را این گونه تفسیر می‌کند: «کسی که دانش خود را از بشر نیاموخته است.»^{۱۵}

آلوسی در جای دیگری از تفسیر خود می‌گوید: «برخی اُمّی را منسوب به اُمّ به معنای قصد دانسته‌اند و اُمّی یعنی آن که مقصود و مورد نظر است و ضمهٔ همزه به خاطر تغییر در نسبت است.»^{۱۶}

فیض کاشانی در تفسیر خود دو حدیث نقل کرده است که بر اساس آنها اُمّی منسوب به اُمّ‌القری است.»^{۱۷}

عبدالکریم خطیب دانشمند معاصر سنی در تفسیر «امیون» خاطرنشان می‌کند که «امیون همان عربهایند که فاقد کتاب آسمانی بودند. یهود در مقام فخرفروشی به سایر امتها که دارای کتاب نبودند این کلمه را به کار می‌بردند... گرچه ممکن است که این کلمه به دلیل ناآشنایی آنان با خواندن و نوشتن بر آنها اطلاق می‌شده است.»^{۱۸}

همین معنا از کلمات خلیل یاسین نیز استنباط می‌شود.^{۱۹}

دکتر سید عبداللطیف هندی در رساله‌ای که در این موضوع نگاشته است، بر آن شده که منظور از اُمّی بودن پیامبر(ص) آشنا نبودن او به خصوص کتابهای مقدس می‌باشد، و گرنه آن حضرت هم می‌خوانده و هم می‌نوشته است.»^{۲۰}

از مجموع این مطالب می‌توان چند معنا و تفسیر برای واژه اُمّی به دست آورد:

۱- اُمّی منسوب به اُمّ القری (مکه) و پیامبر اُمّی یعنی اهل مکه.

۲- درس ناخوانده و یا به تعبیر برخی ناآشنا به نوشتن و خواندن؛ این معنا منسوب به اُمّ است. حال چرا چنین فردی را اُمّی نامند؟ یا به دلیل آن که از نظر خواندن و نوشتن بر همان حالت طبیعی و مادرزادی خود باقی مانده است، و یا از آن جهت که دلسوزی مادر باعث شده که چنین شخصی از تعلیم و تربیت دیگران محروم بماند.

۳- منسوب به اُمّ از آن جهت که رسول معظم اسلام (ص) اصل و اساس تمام موجودات بوده و همه به طفیل وجود او آفریده شده‌اند و یا آن که او مراد و مقصود همه است و دلسوزی او نسبت به اُمّت بیشتر از دلسوزی مادر نسبت به فرزند است.

۴- منسوب به اُمّت به معنای خلقت و یا به معنای جماعت، و به کسی که فاقد قدرت نوشتن و خواندن است به این دلیل اُمّی گویند که بر خلقت و طبیعت اولیه خود باقی است و یا این که همانند توده مردم با خواندن و نوشتن سروکار ندارد.

۵- کسی که پیرو کتاب آسمانی نیست.

۶- کسی که به کتابهای مقدس آشنایی ندارد.

اینک به بررسی و تحلیل این تفاسیر و معانی می‌پردازیم تا روشن شود که کدام معنا با این واژه -که به عنوان یکی از صفات ممدوح رسول خدا(ص) در قرآن آمده است- تناسب دارد.

تفسیر اول به چند دلیل نمی‌تواند مورد قبول باشد.

الف: ام‌القری - آن طور که از کلمات لغت‌شناسان برمی‌آید- اسم خاص مکه نیست، بلکه دارای مفهومی عام و به معنای شهری است که مرکز اطراف خود است. از آیه شریفه «وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَمَةٍ رَّسُولًا»^{۲۱} نیز همین معنا استفاده می‌شود.

ب: توصیف پیامبر(ص) به اُمّی در قرآن، برای توجّه دادن به قدرت نامحدود پروردگار و اثبات نبوت آن حضرت است که خداوند از میان مردمی درس ناخوانده و مکتب نرفته فردی مانند خودشان را برانگیخت و در عین حال چنین کتاب عظیمی آورد و چنان تحویل بزرگی ایجاد کرد که این خود معجزه‌ای بزرگ و دلیلی قانع‌کننده برای رسالت آن حضرت است. اما اگر اُمّی به معنای اهل مکه باشد هرگز چنین نکات مهمّی از آن استفاده نمی‌شود.

ج: از نظر قواعد عربی کلمات مرکبی که با واژه‌های «ابن»، «اب» و «ام» آغاز می‌شود به هنگام نسبت، لفظ اوّل حذف می‌شود و حرف نسبت به لفظ دوّم اضافه می‌شود. مثلاً در نسبت به ابوطالب، ابوبکر و بنی تمیم می‌گویند: طالبی، بکری و تیمیمی.^{۲۲} شاید علت این امر آن باشد که اگر به لفظ اوّل نسبت داده شود، موجب اشتباه خواهد شد. بنابراین منسوب به امّ القری، قروی یا طبق نظر برخی امّ القرائی خواهد بود نه امّی.

و اما دو روایتی را که مرحوم فیض کاشانی و علامه مجلسی^{۲۳} نقل کرده‌اند که در آنها امّی به همین معنا تفسیر شده است، از نظر سند مخدوش است. زیرا یکی از دو روایت مرفوعه است و روایت دیگر از جعفر بن محمد صوفی نقل شده که از نظر علم رجال مجهول است.^{۲۴}

تفسیر ششم که به دکتر عبداللطیف نسبت داده شده است - و براساس آن چنین نتیجه گرفته شده که رسول معظم اسلام (ص) حتی پیش از دوره رسالت می‌خوانده و می‌نوشته است - تفسیری عجیب و بی‌پایه است و هیچ دلیل معتبر علمی و تاریخی بر اثبات آن وجود ندارد و برای اثبات مدّعا دلایلی ذکر کرده که محققان و نویسندگان پاسخهای روشنی به آن داده‌اند.^{۲۵}

از این گذشته هیچ مورّخی حتی آن که با دین اسلام مخالفت دارد تاکنون ادّعا نکرده است که پیامبر (ص) در دوران قبل از رسالت سطری خوانده یا کلمه‌ای نوشته است. تفسیر پنجم يك معنای اصطلاحی است و اگر چه با سیاق آیه ۲۰ آل عمران نیز تناسب دارد ولی این معنا دلیل و برهانی برای اثبات رسالت پیامبر (ص) - که آیه ۱۵۲ سوره اعراف همین هدف را دنبال می‌کند - نخواهد شد. علاوه بر آن که به اعتقاد استاد مطهری این معنا به همان تفسیر دوّم برمی‌گردد.

تفسیر سوّم فی حدنفسه معنای خوب و لطیفی است، گرچه مشهور علما آن را ذکر نکرده‌اند.

تفسیر دوّم و چهارم به يك مفهوم برمی‌گردند یعنی درس ناخوانده و تعلیم ندیده. این تفسیر مشهورترین و پربارترین تفاسیر مذکور است و دلیلی روشن برای اثبات رسالت پیامبر (ص) محسوب می‌شود و جلو هر گونه عذر و بهانه مخالفان را می‌گیرد.

فخر رازی در این که امّی بودن رسول خدا (ص) به این معنا چگونه نشانه اعجاز و

صدق نبوت آن حضرت است چند وجه را ذکر می‌کند:

۱- با آن که پیامبر(ص) اهل خواندن و نوشتن نبود، اما کتاب خدا را بدون کم و زیاد کردن تلاوت می‌کرد و این خود، معجزه است. و آیه شریفه «سُقِرْتُكَ فَلَاتَتَّسِي»^{۲۶} به همین حقیقت اشاره دارد.

۲- اگر به نوشتن و خواندن آشنایی داشت، مخالفان به او تهمت می‌زدند که قرآن را خود تألیف و نگاشته است. آوردن این کتاب عظیم آسمانی توسط چنین فردی اعجاز محسوب می‌شود. آیه شریفه «وَمَا كُنْتُمْ تَلُؤْنَا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ...»^{۲۷} ناظر به همین جهت است.

۳- آشنایی به خواندن و نوشتن ساده و آسان است. بنابراین ناآشنایی پیامبر(ص) به این امر با توجه به این که وی آشنا به علوم اولین و آخرین بود جمع بین ضدین و امری خارق‌العاده به نظر می‌آید.^{۲۸}

به هر حال چه معجزه‌ای بالاتر از این که قرآن کریم با آن همه معارف و حقایق ارزشمند در زمینه‌های مختلف و با آن همه فصاحت و بلاغت شگفت‌انگیز که منشأ تحوّل عظیم در جهان شد، بر زبان فردی امّی جاری شود که لوح ضمیرش از تعلّم بشر پاک بوده و معلّم و مدرسه و کتاب ندیده است. آری این خود بهترین دلیل بر اثبات رسالت رسول اکرم(ص) و حقانیت دین مبین اسلام است.

نکته قابل ذکر در این جا این است که آیا امّی بودن پیامبر اسلام(ص) و درس ناخواندگی او بدین مفهوم است که آن حضرت توانایی خواندن و نوشتن نداشته و به تعبیر دیگر فاقد سواد خواندن و نوشتن بوده است، یا این که توانایی آن را داشته، اما به دلیل آن جلوگیری از بهانه‌جویی مخالفان نمی‌خوانده و نمی‌نوشته است؟

یتیمی که ناخوانده ابجد درست کتب‌خانه هفت ملت بشست
نگار من به مکتب نرفت و خط نوشت به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد
بسیاری از کسانی که درباره امّی به بحث پرداخته‌اند، سخنی از این نکته به میان
نیآورده‌اند و یا خیلی گذرا از کنار آن گذشته‌اند. برخی برآنند که پیامبر(ص) توانایی
خواندن و نوشتن نداشته و عده‌ای معتقدند که توانایی آن را داشته، اما دست به خواندن و
نوشتن نزده است و گروه سوّم در این مسأله اظهار تردید کرده‌اند.

ما برای روشن شدن حقیقت و این که کدام نظریه بیشتر قابل پذیرش است، به نقل و بررسی سخنان دانشمندان در این زمینه می‌پردازیم.

مرحوم سید مرتضی علم‌الهدی در بحثی تحت عنوان علم النبی صلی‌الله علیه و اله بالکتابة و القرائة، در پاسخ به این پرسش که آیا پیامبر(ص) آشنا به خواندن و نوشتن بوده یا نه، می‌گوید: نمی‌توان به یکی از دو طرف قطع پیدا کرد، زیرا خواندن و نوشتن از علومی نیست که باید حتماً یک پیامبر از آن آگاهی داشته باشد.

آن‌گاه دربارهٔ آیهٔ شریفهٔ «وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ...»^{۲۶} می‌نویسد: ظاهر آیه مربوط به قبل از دوران نبوت است یعنی آن حضرت قبل از رسالت به خواندن و نوشتن آشنا نبود، ولی آن را پس از بعثت - به اعتقاد علمای شیعه - از جبرئیل فرا گرفت.

در پایان بحث می‌گوید: اگر کسی بگوید که خداوند پیامبرش را به امی (کسی که قادر بر نوشتن نیست) توصیف کرده است، پس چرا شما بر این عقیده‌اید که آن حضرت در دوران رسالت قادر بر نوشتن بوده است؟ در پاسخ باید گفت: علمای ما امی را منسوب به امّ القری می‌دانند نه به معنای کسی که نمی‌تواند بنویسد.^{۲۷}

سید مرتضی گرچه در این موضوع به نتیجهٔ قطعی نمی‌رسد ولی از مجموع سخنانش به دست می‌آید که وی بیشتر این جهت را انتخاب می‌کند که رسول معظم اسلام(ص) فقط پیش از دوران رسالت با خواندن و نوشتن آشنا نبوده است.

اما دربارهٔ مطالب ایشان چند سؤال مطرح است:

۱- چگونه می‌توان گفت که آشنایی به خواندن و نوشتن برای پیامبر(ص) ضرورت ندارد، و ندانستنش برای او نقص به حساب نمی‌آید، با آن که با علوم اولین و آخرین آشنا بود و مردم را به کتابت و قلم - که دو ابزار ساده برای انتقال حقایق هستند - سفارش می‌کرد؟!

۲- آیا آیهٔ شریفهٔ «وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ...» بر نفی وقوع دلالت دارد یا بر نفی قدرت؟ ظاهراً دلالتی بر نفی قدرت ندارد و به قول علامه طباطبایی ظاهر تعبیر آیه نفی عادت است یعنی عادت و روش تو خواندن و نوشتن نبود.^{۲۸}

۳- قبلاً اثبات کردیم که امی منسوب به امّ القری نیست. بنابراین چگونه می‌توان با این وجه اثبات کرد که پیامبر(ص) در دوران رسالت قدرت بر خواندن و نوشتن داشته

است؟!

کسانی که معتقدند پیامبر(ص) قدرت بر خواندن و نوشتن نداشته است (نظریة اَوَّل) برای اثبات مدّعی خویش و دفع شبهة لزوم نقص بر آن حضرت دلایلی را ذکر کرده‌اند: ۱- از آنجا که هدف اساسی اثبات حقانیت قرآن کریم و رسالت پیامبر اسلام(ص) بود، مصلحت اقتضا می‌کرد که از هر گونه سنگ اندازی و بهانه جویی و تردید مخالفان پیشگیری شود، و اگر آن حضرت توانایی خواندن و نوشتن داشت چنین زمینه‌ای فراهم می‌شد. آیه ۴۸ سورة عنکبوت نیز اشاره به همین حقیقت دارد. نتیجه آن که خداوند به خاطر مصلحت مزبور پیامبرش را از خواندن و نوشتن ناتوان کرد.

۲- ظاهر برخی از آیات قرآن مانند این آیه شریفه «وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَأَزْتَابِ الْمُبْطِلُونَ»^{۳۲} تو پیش از این نه کتابی می‌خواندی و نه خطی می‌نگاشتی، در غیر این صورت باطل‌گرایان دچار تردید می‌شدند.

و آیه شریفه «قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُمْ عَلَيَّكُمْ وَلَا أَدْرِيكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»^{۳۳} بگو: اگر خدا می‌خواست من آیات قرآن را نمی‌خواندم و شما را از آن آگاه نمی‌کردم، من مدّتها پیش از این در میان شما زندگی کرده‌ام آیا نمی‌اندیشید؟»

طبق این آیات پیامبر اسلام(ص) بنا به مصالح اجتماعی، قبل از بعثت با خواندن و نوشتن آشنایی نداشت.

پاره‌ای از روایات و همچنین حادثه‌ای که در جریان صلح حدیبیه اتفاق افتاد نیز می‌تواند این ادعا را به حقیقت نزدیک کند.^{۳۴}

۳- تعبیر و تفسیر برخی از مفسران مانند شیخ طوسی و شیخ طبرسی رحمة الله علیهما بیانگر آن است که رسول خدا(ص) توانایی خواندن و نوشتن نداشته است زیرا آنان در معنای امّی گفته‌اند «الَّذِي لَا يُحْسِنُ الْكِتَابَةَ» کسی که نوشتن را نمی‌داند.

۴- با سواد، قدرت بر خواندن و نوشتن، زبان دانستن و امثال آن، علم به معنای واقعی نیستند، بلکه کلید و مقدّمه علم می‌باشند. علم آن است که انسان به یک حقیقت و یک قانون که در متن هستی واقعیت دارد آگاه گردد. بنابراین آگاهی نسبت به این امور برای کسی کمال محسوب می‌شود که به واسطه آنها به حقایق هستی راه پیدا می‌کند و با این کلیدها به اسرار جهان می‌رسد. اما کسی که ابزار و کلیدهای دیگری در اختیار دارد و

مستقیماً از منبع وحی تغذیه می‌شود چه نیازی به زبان و خواندن و نوشتن و ... دارد. نتیجه آن که ناآشنایی با اموری که اولاً برای فرد مقدّمه و کلید برای دستیابی به حقایق جهان باشد و ثانیاً آن فرد برای رسیدن به حقایق نیازی به آن نداشته باشد، نقص محسوب نمی‌شود. بنابراین اگر بگوییم پیامبر(ص) توانایی خواندن و نوشتن نداشت چیزی از کمالات او نکاسته‌ایم.^{۳۵}

این دلایل هیچ کدام نمی‌توانند به طور کامل مدّعی طرفداران نظریهٔ اوّل را اثبات کنند.

در مورد دلیل اوّل آنان ما نیز می‌پذیریم که باید برای تثبیت و پیشبرد دین اسلام و رسالتِ آخرین فرستادهٔ الهی راه هر گونه تردید و بهانه‌جویی را بست، اما برای این جهت نیازی نیست که پیامبر(ص) ناتوان از خواندن و نوشتن باشد، بلکه همین اندازه که نخواند و ننویسد و این توانایی خود را به مردم ابراز نکند راههای تردید و بهانه‌جویی را خواهد بست. اما دلیل دوّم، آیهٔ «وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا...» چنان که قبلاً از علامه طباطبایی نقل کردیم تنها دلالت بر نفی عادت دارد نه نفی قدرت. آیهٔ بعدی نیز دلالتی بر نفی قدرت ندارد.^{۳۶}

روایاتی که به آن استدلال شده اولاً هیچ گونه صراحتی ندارد بر این که آن حضرت قدرت بر نوشتن یا خواندن نداشته است، بلکه تعبیر به «لایکتب» دارد. ثانیاً در برابر این روایات، احادیث دیگری نیز وجود دارد که آشنایی آن حضرت را به خواندن و نوشتن اثبات می‌کند.^{۳۷} ثالثاً بنا به فرمایش علامه مجلسی (ره) به فرض که آن روایات بیانگر عدم آشنایی رسول خدا(ص) با خواندن و نوشتن باشد، می‌توان گفت که منظور آن است که او با خواندن و نوشتن ناآشناست که از طریق معلم و مدرسه آموخته باشد.^{۳۸} بنابراین هیچ‌گونه منافاتی بین این دو دسته از روایات وجود ندارد.

اما حادثه‌ای که در جریان صلح حدیبیه اتفاق افتاد. علاوه بر آن که برخی آن را خبر واحد و غیر قابل اعتماد دانسته‌اند،^{۳۹} زیرا که خبر واحد در غیر احکام حجّت نیست از نظر مضمون نیز مختلف نقل شده است حتی از تاریخ طبری و کامل این اثیر چنین استفاده می‌شود که در آن حادثه پیامبر(ص) کلمهٔ دوّم را به خط خود نوشت.^{۴۰} بنابراین نمی‌توان آن را به عنوان دلیلی برای نظریهٔ اوّل ذکر کرد.

تفسیر امّی به لایخین الکتابه که دلیل دیگری برای نظریهٔ اوّل بود نیز کافی به نظر

نمی‌رسد، زیرا اولاً چنین تعبیری در کلمات اهل لغت نیامده است، ثانیاً - چنان که قبلاً گفتیم - ممکن است منظور از آن آشنا نبودن پیامبر اسلام (ص) با خواندن و نوشتن بود که از طریق معلم و مدرسه باشد.^{۱۱}

۱۵- در مورد دلیل چهارم جای این پرسش وجود دارد که درست است که خواندن و نوشتن و امثال آن کلید برای رسیدن به کمالات علمی هستند و شخص پیامبر (ص) برای رسیدن به کمالات علمی نیازی به این کلیدها و ابزار ندارد، ولی آیا می‌توان گفت که آگاهی از این امور حتی برای کسی که نیازی به آن ندارد کمال نیست. و آگاه نبودن از آن نقص محسوب نمی‌شود؟! مثلاً اگر کسی با فن رانندگی - که کلیدی برای رسیدن به مقصد است - آشنا نباشد و برای رسیدن به مقصد نیازی هم به آن نداشته باشد. مردم او را فاقد کمال - هر چند کمال عادی باشد - به حساب نمی‌آورند؟

دلیل دیگری که برای ناتوانی رسول معظم اسلام (ص) از خواندن و نوشتن - حداقل در دوران قبل از رسالت - ذکر شده جریان نخستین نزول وحی است، استاد جعفر سبحانی در این زمینه می‌نویسد:

« تاریخ نزول وحی و کیفیت نخستین نزول آن در کوه حرا و کلماتی که میان او و فرشته وحی ردّ و بدل گردید، گواهی می‌دهد که به شاگرد ممتاز مکتب وحی روی يك سلسله مصالح چنین قوه و توانایی داده نشده، و چنین قدرتی در او وجود نداشت.

مفسران در تفسیر سوره علق و همچنین بخاری در صحیح خود چنین می‌نویسند: پيك (جبرئیل) در روز مخصوص در کوه حرا او را به مقام شامخ رسالت اشارت داد و لوحی را که آیاتی چند از سوره علق بر آن نوشته شده بود، در برابر دیدگان نافذ او نگاه داشت و به حضرتش عرض کرد: اِقْرَأْ یعنی بخوان. او در پاسخ گفت: ما اَنَا بَقَارِيٌّ یعنی نمی‌توانم بخوانم، فرشته وحی او را بفشرد و بار دیگر به او گفت: بخوان، او نیز همان پاسخ را گفت. در مرتبه سوم که معلم وحی باز او را فشار داد و به لفظ اِقْرَأْ مخاطب ساخت، او در خود استعداد و توانایی خواندن لوح را احساس کرد و آیاتی از سوره علق را خواند... هیچ جمله‌ای صریحتر از این نخواهد بود که او به فرشته وحی فرمود: ما اَنَا بَقَارِيٌّ

یعنی توانایی خواندن ندارم...»^{۴۲}

دربارهٔ این استدلال شاید بتوان گفت که اگر جملهٔ وَمَا أَنَا بِتَقَارِي دِلَالَت بر ناتوانی و نفی قدرت بر خواندن داشته باشد، مقصود -چنان که در پایان بحث اشاره می‌کنیم- نفی قدرت به حسب علم عادی باشد نه به حسب علم فعلی. و یا این که منظور آن است که آن حضرت با خواندنی که از طریق معلم و مدرسه آموخته باشد آشنایی نداشت. استاد سبحانی در ادامهٔ مطالب خود می‌نویسد:

«ممکن است تصوّر شود، چه مانع داشت که خداوند او را با موهبت توانایی به خواندن و نوشتن مفتخر می‌ساخت، ولی او را مأمور می‌نمود که در انظار عمومی از آن استفاده نکند ولی این تصور يك نوع خیالبافی است، زیرا خود این کار علاوه بر این که يك نوع تزویر و واقع‌پوشی است پنهان ساختن این کمال برای پیامبر(ص) چندان آسان نمی‌شد، علاوه در این صورت این موهبت بی‌فایده می‌شد، زیرا بهره‌برداری از این نعمت در خفا و دور از انظار مردم در آن زمان امکان نداشت.»^{۴۳}

مطالب ایشان در این بخش قدری بعید به نظر می‌رسد، زیرا اولاً اگر کنمان و پنهان ساختن يك واقعیت و کمال و اظهار نکردن آن در برابر مردم نوعی تزویر و نفاق محسوب شود، هیچ کس حتی اولیای خدا و افراد شایسته از این تزویر میرزا و مصون نخواهند بود، در دستورات دینی سفارش شده که هر علم و هر واقعیتی را نباید در هر جایی اظهار کرد، این سفارش یا به خاطر آن است که گاهی مخاطبان شایستگی و قدرت درک آن واقعیت را ندارند و یا مصالح دیگری در کار باشد، مگر پیامبران و امامان(ع) همهٔ کمالات خود را به مردم ارائه می‌کردند؟

ثانیاً: پنهان ساختن این کمال برای پیامبر(ص) با داشتن آن ظرفیت فوق‌العاده، کار دشواری نیست.

ثالثاً: به چه دلیل استفاده از موهبت مزبور در آن زمان به طور پنهانی، امر غیرممکنی باشد؟ علاوه بر آن که با توجه به ارتباط مستقیم پیامبر اسلام(ص) با وحی و دریافت علوم از این طریق، نیازی به خواندن و نوشتن چه در حضور مردم و چه دور از چشم آنان نداشت و نیاز نداشتن و استفاده نکردن از يك کمال دلیل بر بی‌فایده بودن آن نیست.

نتیجه آن که ما هیچ گونه دلیل قانع‌کننده بر این جهت نیافتیم که رسول خدا(ص) توانایی خواندن و نوشتن نداشته است. بنابراین باید گفت که آن حضرت دارای کمال خواندن و نوشتن بوده است.^{۴۴} اما آن را از طریق بشر نیاموخته بوده بلکه مستقیماً از راه وحی دریافت کرده بود. گرچه بنا به مصالحی که قبلاً گفتیم تا قبل از بعثت به اتفاق همه مورخان و دانشمندان نه یک کلمه نوشته و نه یک کلمه خوانده است در دوران پس از رسالت نیز طبق برخی از قرائن دست به نوشتن نزد، اما این که آیا در این دوره می‌خوانده یا نه؟ چندان روشن نیست.

در مورد این موضوع نظر دیگری به ذهن می‌رسد که نیاز به تحقیق و بررسی بیشتر دارد و آن این که در جای خود اثبات شده که پیامبر(ص) و امامان (ع) دو گونه علم دارند، یکی علم عادی که مربوط به مقام عنصری و بشری آنهاست، که هرگاه چیزی را بخواهند و اراده کنند به آن علم پیدا می‌کنند و دیگری علم فعلی که مربوط به مقام نورانیت آنهاست یعنی آنان بالفعل به همه حقایق جهان آگاهی دارند، بنابراین ممکن است آنان نسبت به یک مسأله علم فعلی داشته باشند ولی به حسب علم عادی و مقام عنصری آن مسأله از آنان پوشیده باشد و هرگاه بخواهند از آن آگاه می‌شوند.^{۴۵}

اگر در مورد پیامبر(ص) بتوانیم بگوییم که آن حضرت به حسب مقام نورانیت قدرت خواندن و نوشتن داشت ولی از نظر علم عادی و طبیعت بشری بنا به مصالحی مانند سایر مردم ناآشنا به خواندن و نوشتن بود، اما هرگاه می‌خواست آن علم برایش حاصل می‌شد بسیاری از شبهات در این مسأله حل خواهد شد. البته چنان که گفتیم این موضوع نیاز به تحقیق بیشتری دارد.

در پایان جا دارد که از گروه محترم قرآن که در تهیه بخش مهمی از منابع این مقاله این جانب را یاری کردند تشکر کنم. والسلام.

بی‌نوشتها

- ۲- بقره، ۷۸؛ آل عمران، ۷۵ و ۲۰ و جمعه، ۲۰.
- ۳- العین ۰، ۸، ۴۲۸.
- ۴- تهذیب اللغة، ۶۳۳/۱۵.
- ۵- همان مدرک.
- ۶- مقابس اللغة، ۲۱/۱.
- ۷- تهذیب اللغة، ۶۳۱/۱۵.
- ۸- قاموس، ۷۷/۴.
- ۹- تبيان، ۵۴۸/۲.
- ۱۰- مجمع البيان، ۱۴۴/۱.
- ۱۱- اعلیٰ، ۶.
- ۱۲- مفردات، ماده، ام.
- ۱۳- روح المعانی، ۸۷/۹.
- ۱۴- الميزان، ۲۱۵/۱.
- ۱۵- محاسن التأویل، ۲۸۶۹/۷.
- ۱۶- روح المعانی، ۷۹/۹.
- ۱۷- صافی، ۲۴۲/۲.
- ۱۸- التفسیر القرآنی للقرآن، ۹۴۲/۱۴.
- ۱۹- اضواء علی متشابهات القرآن، ۲۵۳/۲.
- ۲۰- رجوع شود به پیامبر اُمّی استاد شهید مطهری، ص ۳۳ و منشور جاوید استاد جعفر سبحانی، ۴۹/۶.
- ۲۱- قصص، ۵۹.
- ۲۲- رجوع شدو به البهجة المرضیه و شرح ابن عقيل باب النسب.
- ۲۳- بحار الانوار، ۱۳۲/۱۶.
- ۲۴- رجوع شود به مکتب وحی، ص ۱۳۲.
- ۲۵- رجوع شود به کتابهای پیامبر اُمّی، اثر شهید مطهری، ص ۳۳ به بعد؛ در مکتب وحی، و منشور جاوید نوشته استاد جعفر سبحانی، ج ۶، ص ۴۹.

- ۲۶- اعلی، ۶.
- ۲۷- عنكبوت، ۴۸.
- ۲۸- تفسیر کبیر، ۲۳/۱۵. همچنین رجوع شود به کتاب محمد رسول الله (ص)، نوشته محمدرضا.
- ۲۹- عنكبوت، ۴۸.
- ۳۰- رسائل شریف مرتضی، ۱۰۴/۱.
- ۳۱- المیزان، ۱۳۹/۱۶؛ و نیز رجوع شود به مستدرک سفینه البحار ۲۷/۹ نوشته علامه نمازی.
- ۳۲- عنكبوت، ۴۸.
- ۳۳- یونس، ۱۶.
- ۳۴- رجوع شود به کتابهای بحارالانوار، ۱۳۱/۱۶؛ رسائل سید مرتضی، ۱۰۴/۱؛ پیامبر اتمی از استاد مطهری، ۲۶؛ تفسیر موضوعی قرآن از استاد جعفر سبحانی، ۴۸/۶ و مجله نور علم، ش ۴۹، مقاله آقای سید ابوالفضل میر محمدی.
- ۳۵- این استدلال از سخنان استاد مطهری در کتاب پیامبر اتمی ص ۵۳ استفاده می‌شود.
- ۳۶- آقای سید ابوالفضل میرمحمدی در مجله نور علم، ش ۴۹، ص ۱۷ گفته‌اند که حدیث امام جواد (ع) مبنی بر این که پیامبر (ص) توانایی خواندن و نوشتن داشته است با ظاهر آیات مزبور منافات دارد. در پاسخ باید گفت اولاً حدیث مزبور به دلیل آن که در سندش محمدبن جعفر صوفی قرار دارد قابل اعتماد نیست، ثانیاً اگر ما از جهت سند بودن صرف نظر کنیم، چنان که در متن گفتیم هیچ‌گونه منافاتی با آن دو آیه قرآن ندارد.
- ۳۷- بحارالانوار، ۱۳۱/۱۶ و تفسیر برهان، ۳۳۲/۴.
- ۳۸- بحارالانوار، ۱۳۱/۱۶؛ و نیز رجوع شود به تفسیر سورة جمعه و تغابن اثر آیت الله میلانی (ره)، ص ۵۲۷.
- ۳۹- رسائل شریف سید مرتضی، ۱۰۷/۱.
- ۴۰- پیامبر اتمی، استاد مطهری، ۲۶. نیز رجوع شود به مکتب وحی، ص ۱۲۲.
- ۴۱- چنان که قبلاً گفتیم قاسمی مفسر اهل سنت در تفسیر خود اتمی را چنین معنا می‌کند: کسی که دانش خود را از بشر نیاموخته است.
- ۴۲- در مکتب وحی، ۷۶.
- ۴۳- همان کتاب، ۷۸.

- ۴۴- مرحوم علامه کاشف الغطا در کتاب پرسش و پاسخ ص ۹ می‌فرماید: معنای اتمی بودن این است که پیامبر(ص) قبلاً نه می‌نوشت و نه می‌خواند نه این که نمی‌توانست بنویسد و بخواند. و قرآن نیز به اتمی بودن وی به این معنا اشاره کرده است.
- ۴۵- رجوع شود به رساله بحثی کوتاه درباره علم امام(ع) اثر علامه طباطبائی (ره).

